



منع اخراج غیر نظامیان از سرزمینهای اشغالی فلسطین از دیدگاه حقوق بین الملل بشر دوستانه

نادر ساعد *

چکیده

حقوق بین الملل بشر دوستانه در جامعه جهانی فعلی مورد توجه بسیار قرار گرفته است تا حدی که شورای امنیت، عدم رعایت آن را یکی از مصادیق بارز تهدید صلح و امنیت بین المللی می داند. سازمان ملل در همین راستا اقدام به صدور قطعنامه هایی در این زمینه نموده است. در یکی از مصوبات این سازمان ذکر شده است که حمایت غیر نظامیان، سنگ بنای حقوق بشر دوستانه است و ممنوعیت اخراج آنها در طول اشغال خصمانه یکی از جنبه های مهم این حمایت می باشد. این مقاله در صدد است با استفاده از قواعد امره حقوقی، اقدامات رژیم اشغالگر قدس در سرزمینهای اشغالی را مورد ارزیابی قرار دهد.

مقدمه

در پایان جنگ ۱۹۴۹ اعراب و اسرائیل، اردن مناطقی را که به کرانه باختری موسوم است، تصرف نمود و مصر نیز نوار غزه را به اشغال خود در آورد. بدین ترتیب مرزهای بین رژیم اشغالگر فلسطین و مناطق اشغال شده بوسیله اردن و مصر پس از آن جنگ، مشخص شد. بتدریج موافقتنامه های ترک مخاصمه بین اسرائیل از یک سو و اعراب (مصر، اردن، سوریه و لبنان) از سوی دیگر منعقد گردید، ولی بجز معاهده کمپ دیوید، دیگر معاهده صلحی میان آنان منعقد نشد. (۱)

در فاصله بین جنگ ۱۹۴۹ و جنگ ژوئن ۱۹۶۷، وضعیت حقوقی سرزمینی کرانه

* دانشجوی دانشگاه تهران

غربی و نوار غزه مبهم و نامشخص بود. نوار غزه اگر چه تحت استیلای مصر بود و توسط این کشور اداره می‌شد ولی هرگز ضمیمه خاک آن کشور نگردید. در مقابل اردن، نوار غزه را ضمیمه خاک خود نمود، لیکن تنها دو کشور بریتانیا و پاکستان بودند که اقدام مذکور را مورد شناسایی قرار دادند و اکثریت اعضای جامعه بین‌المللی از شناسایی آن خودداری کردند. (۲)

در هر حال، استیلای اردن و مصر بر کرانه غربی و نوار غزه دیری نپائید و با وقوع جنگ شش روزه ۱۹۶۷، ضعف و ناتوانی دولتهای عرب در مقابل اسرائیل نمایان شد. این رژیم نه تنها کرانه غربی و نوار غزه را تصرف کرد بلکه به پیروزیهای دیگری هم دست یافت. تصرف نقاط استراتژیک توسط اسرائیل، مانع از بازپس گیری آنها شد. علاوه بر این، شاه حسین نیز در ژوئیه ۱۹۸۸ کرانه غربی را ضمیمه زدایی* نمود. (۳) از آن زمان تاکنون تسلط و استیلای اسرائیل بر کرانه غربی و نوار غزه تداوم یافته و به نظر می‌رسد تا موقعی که جامعه بین‌المللی در پی راهکار متضمن رعایت حقوق فلسطینیان نباشد، این روند ادامه خواهد یافت.

فرماندهان نظامی اسرائیلی پس از به اشغال درآوردن برخی از سرزمینهای عربی در نتیجه جنگ شش روزه، سعی کرده‌اند که به انحای مختلف استیلای خویش بر سرزمینهای مذکور به ویژه سرزمینهای اشغالی فلسطین را تداوم بخشند. آنها برای تأمین امنیت این مناطق به اقدامات و تدابیر مختلفی دست زده‌اند. یکی از این تدابیر، اخراج جمعی فلسطینیان و یا اخراج برخی از آنان بوده که این رژیم، وجود و بقای آنان در سرزمینهای مذکور را خطری برای نظم و امنیت عمومی خود تشخیص داده است. اخراج جمعی یا فردی سکنه غیر نظامی سرزمینهای اشغالی فلسطین و واداشتن آنان به ترک دیار خویش و عزیمت به سرزمینهای دیگر، مسایل حقوقی مختلفی را مطرح کرده و

* Deannexation

اعتراض‌هایی را با تکیه بر جنبه‌های حقوقی و سیاسی این عمل غیر انسانی سبب شده است. هدف این مقاله آن است که جنبه‌های مهم حقوقی این اقدام را با تکیه بر حقوق بین‌الملل بشر دوستانه تجزیه و تحلیل نماید. در این راستا، پس از اشاره‌ای مختصر به مفهوم «اشغال» در ادبیات حقوق بین‌الملل و بیان منابع حقوقی ممنوعیت اخراج غیر نظامیان از سرزمینهای اشغال شده، به قابلیت اجرایی قواعد مذکور از جمله ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ۱۹۴۹ ژنو در سرزمینهای اشغالی فلسطین خواهیم پرداخت. پس از آن دامنه شمول قاعده منع اخراج غیر نظامیان از سرزمینهای اشغالی را با تکیه بر فلسطین مورد بررسی قرار خواهیم داد.

گفتار اول: مفهوم اشغال* در ادبیات حقوق بین‌الملل

در ادبیات حقوق بین‌الملل، از اصطلاح «اشغال»، دو معنا مستفاد می‌شود. (۴)

بند اول: اشغال، یک روش کسب سرزمین

سرزمین** یکی از عناصر چهارگانه تشکیل دولت است. از نظر حقوق بین‌الملل، این عنصر جغرافیایی از طرق خاصی تحصیل می‌شود که «اشغال»، یکی از این طرق است. (۵) از این دید، «اشغال» به تحصیل مالکیت سرزمین بی‌صاحب*** از طریق حضور و کنترل واقعی، دائمی و مؤثر (۶) بر آن اطلاق می‌شود. (۷) این عمل حقوقی یکجانبه، برای نهایی کردن مالکیت موقتی است که از طریق اکتشاف بدست آمده است. (۸)

اشغال در این مفهوم، حضور دائمی دولت مدعی مالکیت را ایجاب می‌کند ولی معنای حقیقی این اصطلاح به واسطه ابهام در مقصود و محتوای «کنترل واقعی، دائمی و مؤثر»، از دقت و وضوح چندانی برخوردار نیست. وضع قوانین و مقررات قابل اعمال در سرزمین

* Occupation

** Territory

*** terra nullius

مورد ادعا یا صدور احکام و دستورات اداری، یکی از عواملی است که به عنوان دلیل مالکیت ادعایی، مورد پذیرش قرار گرفته است. (۹) اما در قرن هیجدهم، «کنترل مؤثر» به صورت مضیق تر و به معنای ایجاد نهادهای عمومی و استقرار جمعیت دائمی در سرزمین مورد ادعا، تعبیر و تفسیر گردیده است. (۱۰) در هر حال، امروزه با توجه به مشخص بودن وضعیت حقوقی قلمروهای آبی، خشکی و هوایی کره زمین و تقسیم آنها به قلمروهای ملی و مشترکات جهانی و در نتیجه فقدان تصور وجود سرزمین بلاصاحب، دیگر این مفهوم حقوقی بین المللی چندان مطرح نیست.

بند دوم: «اشغال نظامی» *

به عقیده پروفیسور بدون، «اشغال [نظامی] عبارت است از حضور نیروهای نظامی یک دولت در سرزمین دولت دیگر بدون آن که موجودیت این سرزمین [که بطور واقعی و مؤثر تحت استقرار ارتش اشغالگر است] به عنوان بخشی از قلمرو دولت اخیر [اشغال شده]، متوقف گردد». (۱۱) در واقع، اشغال نظامی، استیلا و اعمال استقرار واقعی یک دولت بر سرزمین دولت دیگر از طریق کاربرد نیروی نظامی، بدون خدشه دار شدن رابطه حاکمیت و مالکیت دولت اخیر [اشغال شده] با سرزمین مزبور است.

نقطه اشتراک این مفهوم با «اشغال به عنوان یک روش کسب سرزمین» این است که ممکن است در مورد اخیر نیز عامل تحقق اشغال، اقدام نیروهای مسلح و استفاده از نیروی نظامی باشد. تفاوت آنها نیز در این است که اشغال، برخلاف حالت اول که یک وسیله مشروع کسب سرزمین است، در مورد اخیر رعایت حقوق مکتسبه یک دولت یا ملت بر یک سرزمین، مانع از تأثیر گذاری استیلائی دولت اشغالگر بر این حقوق بوده و حتی «اگر تمام سرزمین یک دولت توسط دیگری اشغال گردد، موجودیت حقوقی آن دولت به عنوان یک شخص و تابع حقوق بین الملل به قوت خود باقی خواهد ماند». (۱۲) به عبارت مختصر، در

* Military Occupation

اشغال نظامی، سرزمین اشغالی به هیچ وجه بلاصاحب تلقی نمی‌شود. نتیجه این که «ضمیمه کردن سرزمین اشغالی به قلمرو دولت اشغالگر از نظر حقوق بین‌الملل عرفی، بی‌اعتبار است. شناسایی آن توسط دولتهای دیگر نیز بر حاکمیت دولت اشغال شده لطمه‌ای وارد نمی‌آورد» (۱۳) و تنها رضایت دولت اشغال شده است که به ضمیمه‌سازی مذکور مشروعیت خواهد بخشید. (۱۴)

با توجه به این که توسل به زور بر اساس بند ۴ ماده ۲ منشور ملل متحد منع شده است و بر اساس یک اصل کلی حقوقی، «از اعمال نامشروع نیز آثار مشروع ناشی نمی‌شود»* اشغال نظامی هیچ اثری بر وضعیت حقوقی سرزمین اشغال شده ندارد، بلکه فقط به علت جانشین شدن موقت کنترل عملی دولت قانونی بوسیله دولت اشغالگر، این دولت بر اساس حقوق مخاصمات مسلحانه، موضوع یک سلسله حقوق و تکالیف قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر در اثر عمل اشغال، حاکمیت دولت قانونی بر سرزمین مزبور به قوت خود باقی است، ولی دولت اشغالگر در طول اشغال، مدیریت سرزمین اشغالی را بر عهده دارد. (۱۵)

قطعنامه‌های مکرر مجمع عمومی شورای امنیت سازمان ملل متحد به ویژه قطعنامه‌های ۲۵۲ (۱۹۶۸) و ۳۶۷ (۱۹۶۹) شورای امنیت و اعلامیه (۲۴ اکتبر ۱۹۷۰) مجمع عمومی موسوم به «اصول حقوق بین‌الملل درباره روابط دوستانه و همکاری بین دولتها بر اساس منشور ملل متحد» (۱۶) نیز مؤید این امر است. در اعلامیه مذکور آمده است:

«قلمرو یک دولت نباید هدف اشغال نظامی ناشی از توسل به زور مغایر با منشور قرار بگیرد و نباید از طریق توسل به زور، موضوع اکتساب واقع گردد. اکتساب (سرزمین) بدین نحو نباید مشروع تلقی و به رسمیت شناخته شود.» (۱۷)

بنابراین، قواعد حقوق بین‌الملل اعم از عرفی و قراردادی حاکی از آن است که اشغال نظامی، حاکمیت دولت قانونی بر سرزمین اشغالی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد و موجب

* ex injuria non oritur jus

انتقال حاکمیت به دولت اشغالگر نمی‌گردد. (۱۸) سابقه این قواعد به اواخر قرن هیجدهم بازمی‌گردد. «از نیمه دوم قرن مزبور به بعد، جامعه بین‌المللی تفاوتی را که پروفیسور واتل بین اشغال نظامی و کسب سرزمین از طریق ضمیمه‌سازی و تهاجم* تشریح کرده بود، مورد پذیرش قرار داد. این تفاوت پس از پایان جنگ‌های ناپلئون در قرن نوزدهم، در میان اصول حقوق بین‌الملل جای گرفت.» (۱۹)

گفتار دوم: منابع منع اخراج غیر نظامیان از سرزمینهای اشغالی در حقوق بین‌الملل

در این مبحث، حقوق لاهه و ژنو، رویه قضایی، اسناد مسؤولیت بین‌المللی کیفری و قواعد حقوق بشر مورد توجه قرار خواهد گرفت و خصوصیت عرفی آنها در بحث از هر یک از آنها، روشن خواهد شد.

بند اول: حقوق لاهه

مقررات ضمیمه کنوانسیون چهارم ۱۹۰۷ لاهه درباره قوانین جنگ زمینی، صریحاً به ممنوعیت اخراج غیر نظامیان اشاره می‌کند. تفسیر پروفیسور پیکته از کنوانسیون چهارم ژنو (۲۰) حاکی از آن است که احتمالاً علت عمده این سکوت در حقوق لاهه، آن بوده که اخراج غیر نظامیان در آغاز قرن حاضر عملی گردیده است. (۲۱)

برخی از حقوقدانان عقیده دارند که علی‌رغم سکوت مقررات ۱۹۰۷ لاهه، می‌توان گفت که اخراج، مغایر مقررات مذکور خواهد بود. مثلاً ماده ۴۶ مقررات مذکور مقرر می‌دارد که: «حیثیت و حقوق خانوادگی، حیات افراد و اموال خصوصی و همچنین اعتقادات و اعمال مذهبی آنان باید مورد احترام واقع شود. اموال خصوصی نباید مصادره گردد.» انجام هرگونه اخراج ضرورتاً نقض این ماده را به دنبال خواهد داشت. در صورتی که ماده ۴۹ به

* Invasion

همراه مواد ۴۳، ۵۰ و ۵۲ مقررات مذکور مورد توجه واقع شود، نتیجه مذکور مجدداً به دست خواهد آمد. (۲۲)

از طرف دیگر، شرط مارتنس (۲۳) که در مقدمه مقررات ۱۹۰۷ لاهه نیز پیش بینی شده است، در این خصوص حایز اهمیت خواهد بود. «بدیهی است که این شرط تابع تحول بوده و باید معنای آن را با توجه به زمان اعمال آن، تفسیر و جستجو نمود.»

«در عصر حاضر، قوانین بشریت و مقضیات وجدان عمومی بی شک اخراج غیر نظامیان را که متضمن از دست دادن محل عادی زندگی آنها بوده و آنان را از خانواده هایشان جدا می سازد، ممنوع می کند.» (۲۴) قبل از شرط مارتنس، دستورالعمل لیبر ۱۸۶۳ (۲۵) که در زمان جنگ های داخلی آمریکا خطاب به نیروهای مسلح صادر گردید نیز در ماده ۲۳، اخراج غیر نظامیان را منع کرده بود. سابقه طولانی منع اخراج در اسناد مذکور نشان دهنده عرفی بودن آن است. (۲۶) البته نفوذ دستورالعمل مذکور بر معاهدات بین المللی پس از آن نیز غیر قابل تردید می باشد. (۲۷)

به عقیده شوارز نبرگر، اخراج در مقررات لاهه اعم از ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ هرگز مطرح نشد. در آن زمان عموماً اخراج به عنوان اقدامی پایین تر از حداقل استاندارد تمدن، تلقی گردید. از این رو، پاسخ صریح آن در مقررات و معاهدات مذکور، ضروری احساس نشد. (۲۸) به گفته وی، این یکی از نادرترین مواردی است که علی رغم سکوت کامل بخش های مقدماتی کنفرانس های لاهه، می توان با اطمینان کامل آن سکوت را دلیل یک قاعده بدیهی و شناخته شده تلقی نمود. (۲۹)

بند دوم: حقوق ژنو

قاعده اصلی مرتبط با اخراج غیر نظامیان از سرزمین های اشغالی که در واقع به منزله «حمایت خاص» از غیر نظامیان می باشد، ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو ۱۹۴۹ ژنو در خصوص حمایت از غیر نظامیان در طول جنگ است، قبل از وضع کنوانسیون چهارم، در پیش نویس توکیو که در کنفرانس بین المللی صلیب سرخ ۱۹۳۴ تصویب شد، (۳۰)

منع اخراج غیر نظامیان پیش بینی گردید. در ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو آمده است: «انتقال اجباری فردی یا جمعی و همچنین اخراج افراد غیر نظامی از سرزمینهای اشغالی به سرزمین دولت اشغالگر یا هر کشور دیگر اعم از اشغال شده یا نشده، بدون توجه به انگیزه آنها ممنوع است.»

در خصوص ماده مذکور باید به چند نکته توجه کرد:

۱- هم انتقال و هم اخراج، ممنوع است. ماده ۴۹ بیانگر آن است که کلیه شکل‌های تغییر اجباری محل استقرار غیر نظامیان ممنوع است. اشغال، تغییر محل در داخل سرزمین اشغالی است ولی اخراج، تغییر محل به خارج از سرزمین مزبور می‌باشد. در نتیجه، اعمال ماده ۴۹ به ادعاهای دولت اشغالگر در این خصوص بستگی ندارد. هر جا که مردم غیر نظامی به اجبار از اقامتگاه عادی خویش نقل مکان کنند (بجز در موارد تخلیه یا بازداشت)، ماده ۴۹ اعمال می‌شود. (۳۱) تفسیر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ از کنوانسیون چهارم ژنو، تفاوت بین انتقال و اخراج را توضیح نمی‌دهد اما عبارت بند ۱ ماده ۴۹ نشان می‌دهد که این دو مترادف نمی‌باشند.

۲- تفاوتی بین اخراج فردی و جمعی وجود ندارد. این امر منحصر به حقوق درگیریهایی مسلحانه می‌باشد. (۳۲) معاهدات بین‌المللی حقوق بشر، صریحاً اخراج فردی را از جمعی تفکیک کرده‌اند. ماده ۱۳ میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی تنها به اخراج فردی صریحاً اشاره می‌کند. ماده ۱ پروتکل ۷ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر به اخراج فردی اشاره می‌کند در حالی که ماده ۴ پروتکل چهارم به اخراج جمعی می‌پردازد. در بندهای ۶ و ۹ ماده ۲۲ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر و بندهای ۴ و ۵ ماده ۱۲ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم نیز به طور مجزا اخراج فردی و جمعی را مورد توجه قرار داده‌اند.

۳- تنها اخراج‌های «اجباری» ممنوع هستند. ماده ۴۹ کلیه انواع اخراج‌ها را بطور مطلق منع نمی‌کند. (۳۳) تفسیر کنوانسیون چهارم نشان می‌دهد که نسبی بودن ممنوعیت مذکور بدین خاطر است که ممکن است در برخی از موارد افراد غیر نظامی با رضایت‌مندی خویش،

نقل و انتقال و تغییر محل داده شوند. (۳۴) مصادیق این موارد زمانی است که اقلیت‌های نژادی یا سیاسی بخاطر نژاد یا عقاید سیاسی خویش مورد تبعیض یا تعقیب باشند و از این رو، بخواهند کشور خود را ترک نمایند. به منظور تجویز و صدور مجوز مناسب برای تحقق آرزو و تمایل مشروع افراد مذکور، کنوانسیون چهارم تغییر محل اختیاری و داوطلبانه را بطور ضمنی و تلویحی مجاز شمرده و تنها تغییر محل‌های اجباری را منع می‌کند. (۳۵)

اشاره ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم به «اخراج‌های غیر قانونی» بدین معنی است که برخی از اجراج‌ها، مشروع و قانونی هستند. این مشروع و قانونی بودن می‌تواند از ماهیت اختیاری اخراج ناشی شود.

۴- مهم نیست که مقصد اخراج کجا باشد بلکه هر گونه اخراج بدون توجه به مقصد آنها ممنوع است. بر این اساس، اخراج در چهار حالت ممنوع شده است:

- اخراج غیر نظامیان از سرزمین اشغالی به سرزمین دولت اشغالگر
- اخراج غیر نظامیان از سرزمین اشغالی به سرزمین دولت اشغال شده دیگر
- اخراج غیر نظامیان از سرزمین اشغالی به سرزمین دولت دیگر
- اخراج غیر نظامیان از سرزمین اشغالی به قلمرو دولت بیطرف.

۵- اخراج اجباری فردی یا جمعی به یکی از اشکال چهارگانه فوق، برای تحقق نقض ماده ۴۹ کافی است و انگیزه دولت اشغالگر، هیچ تأثیری بر نامشروع بودن آن ندارد. (۳۶) با این حال، دولت اشغالگر می‌تواند در صورتی که امنیت جمعیت غیر نظامیان ساکن سرزمین اشغالی یا ضروریات عالی نظامی ایجاب کند، اقدام به تخلیه کل یا بخشی از سرزمین اشغالی بنماید. اگر چه دولت اشغالگر با استناد به «تخلیه» می‌تواند در واقع به همان اخراج دست زند ولی محدودیت‌هایی در این راه وجود دارد زیرا تخلیه محدود به موارد و شرایط خاص و استثنایی است. در موارد تخلیه جزئی سرزمین اشغالی، حتی الامکان باید ساکنان قسمت تخلیه شده، از سرزمین اشغالی خارج نشوند و در قسمت تخلیه نشده استقرار یابند. تخلیه، اقدامی موقتی است و به محض رفع موجبات تخلیه، بازگرداندن

ساکنان تخلیه شده به منطقه قبلی خویش الزامی است. تخلیه حالت جمعی دارد و تصور نمی‌رود که دولت اشغالگر با استناد به آن یک یا چند غیر نظامی ساکن سرزمین اشغالی را به جهت خطرناک بودن برای نظم و امنیت عمومی آن سرزمین، اخراج نماید. اما در هر حال، تخلیه تنها استثنای صریح منع اخراج است.

۶- با ملاحظه بند ۶ ماده ۴۹، تفاوتی بین اخراج بیگانگان غیر نظامی از سرزمین اشغالی و استقرار اتباع دولت اشغالگر در داخل سرزمین اشغالی وجود ندارد. (۳۷) اگر چه اصولاً رابطه دولت متخاصم با اتباع خود، تابع حقوق بشر است، ولی بر اساس بند ۶ ماده ۴۹ می‌توان گفت که دولت متخاصم نمی‌تواند اتباع خود را به داخل سرزمین اشغالی انتقال دهد یا اخراج نماید. این امر محدود کننده اختیار دولت متبوع در زمان درگیری مسلحانه است و حمایتی برای اتباع آن تلقی می‌شود، حمایتی که بوسیله حقوق بین‌الملل بشر دوستانه و نه حقوق بشر بوجود آمده است.

۷- بجز تخلیه، بازداشت و اخراج داوطلبانه و اختیاری، هیچ چیز نمی‌تواند به اخراج مشروعیت ببخشد. بنابراین، به جز موارد مذکور که البته هر یک در شرایط خاصی قابل اعمال خواهند بود، قاعده منع اخراج استثنایی ندارد.

بر اساس ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو، «اخراج غیر قانونی» یعنی مغایر با ماده ۴۹ از جمله اقداماتی است که نقض فاحش آن کنوانسیون تلقی می‌شود.

پروتکل اول ۱۹۷۷ الحاقی به کنوانسیونهای چهارگانه ژنو (۳۸) نیز در قسمت الف بند ۴ ماده ۸۵ مقرر داشته که اخراج غیر نظامیان از سرزمینهای اشغالی در مغایرت با ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم، نقض فاحش پروتکل نیز تلقی خواهد شد. «بنابراین، پروتکل اول الحاقی، تغییری چندان مثبت و اساسی در ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ایجاد نکرده است و در واقع اعلام مجدد مواد ۴۹ و ۱۴۷ کنوانسیون مزبور می‌باشد.» (۳۹)

بند سوم: رویه قضایی

در زمان تشکیل دادگاه نورنبرگ به لحاظ این که هنوز کنوانسیون چهارم و از جمله

ماده ۴۹ آن تحقق نیافته بود، در خصوص منع اخراج، صرفاً مقررات لاهه و همچنین قوانین بشریت و ندهای وجدان عمومی که در مقدمه آنها پیش بینی شده بود، لازم الاجرا بود. در ضمیمه منشور لندن که در واقع سند تأسیس دادگاه بین المللی نظامی نورنبرگ بود، جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت هر دو تحت صلاحیت دادگاه اعلام گردید و اخراج در هر دو دسته مذکور وجود داشت.

شعبه های ۳ B و ۳ J و ۴ A نورنبرگ به موضوع اخراج اختصاص داشت. دادگاه مذکور اخراج را «نه تنها مغایر قواعد مسلم حقوق بین الملل» دانست بلکه آن را «بی توجهی کامل به مقتضیات اولیه بشریت» اعلام کرد. بند ۶ منشور دادگاه مذکور، اخراج را جنایت جنگی تلقی نمود و با توجه به این که قواعد مذکور در منشور از جمله بند ۶ ماده ۶ انعکاس حقوق عرفی بود، مسأله عضویت یا عدم عضویت طرفهای مختصمه در مقررات ۱۹۰۷ لاهه، مهم و اساسی نبود. بدین لحاظ محاکمه جنایتکاران جنگی توسط دادگاه مزبور با اصل قانونی بودن جرم و مجازات و عطف به سابق نشدن قوانین، مغایرتی نداشت. (۴۰)

بند چهارم: اسناد مسئولیت کیفری بین المللی

الف - پیش نویس قانون جنایات علیه صلح و امنیت بشری

پس از پایان محاکمات دادگاه نورنبرگ، مجمع عمومی ملل متحد با صدور قطعنامه II ۹۵ مورخ (۱۱ دسامبر ۱۹۴۶) (۴۱) اصول نورنبرگ را تأیید کرد و کمیسیون حقوق بین الملل را مأمور نمود تا پیش نویس قانون جنایات علیه صلح و امنیت بشری را تهیه نماید. کمیسیون مزبور پس از سالها تلاش، بحث، بررسی و ارایه گزارش، در ۱۵ ژوئیه ۱۹۹۱ پیش نویس مذکور را تهیه و تصویب نمود. (۴۲) بخش الف بند ۲ ماده ۲۲ پیش نویس مذکور «اخراج یا انتقال جمعیت غیر نظامی» را نیز یکی از جنایات جنگی فوق العاده جدی قلمداد نمود.

ب- اساسنامه دادگاه اختصاصی یوگسلاوی سابق

بر اساس اساسنامه دادگاه مذکور که پس از تصویب اساسنامه پیشنهادی دبیر کل سازمان ملل متحد، در قطعنامه ۸۲۷ شورای امنیت مورخ ۲۵ مه ۱۹۹۳ منعکس شد، صلاحیت موضوعی دادگاه مذکور درباره نقض‌های جدی کنوانسیون چهارم ژنو از جمله اخراج غیر نظامیان و جنایات علیه بشریت بود.

ج- اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی

بخش ۷ قسمت (الف) و بخش ۸ قسمت (ب) بند ۲ ماده ۸ اساسنامه دیوان مذکور به اخراج غیر نظامیان اشاره می‌نماید. (۴۳) شق ۸ قسمت (ب) بند ۲ ماده ۸ اساسنامه با تکرار عبارت ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو «اخراج تمام یا بخشهایی از جمعیت غیر نظامی سرزمین اشغالی به خارج از آن» را یکی از مصادیق جنایات جنگی تلقی و مشمول رژیم حقوقی اساسنامه مذکور می‌داند. اگر چه برخلاف مفهوم جنایات علیه بشریت که در بند ۲ ماده ۷ اساسنامه مذکور مصادیق آن تعریف گردیده، از مصادیق ماده ۸ (جنایات جنگی)، تعریفی ارائه نشده است. لیکن اطلاق کلمه «اخراج» در بخش ۷ قسمت (الف) و تکرار عبارت ماده ۴۹ توسط بخش ۸ قسمت (ب) مذکور به معنی شمول آن بر مجموع موارد اخراج فردی و جمعی است.

از این حیث و با توجه به اینکه قسمت (ب) بند ۲ ماده ۸ تدوین و اعلام مجدد «تخلفات جدی» کنوانسیونهای ژنو می‌باشد، همانند ماده ۱۴۷ کنوانسیون چهارم ژنو باید اخراجهای فردی غیر نظامیان از سرزمینهای اشغالی را نیز به هر انگیزه‌ای که باشد، ممنوع و مشمول رژیم حقوقی اساسنامه رم و تحت صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی دانست. (۴۴)

بند پنجم: قطعنامه های سازمانهای بین‌المللی

قطعنامه ۲۳۷ مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۷ شورای امنیت به اسرائیل توصیه کرد که اصول بشردوستانه کنوانسیون چهارم در خصوص رفتار با غیر نظامیان را دقیقاً رعایت نماید. (۴۵) قطعنامه ۶۰۷ مورخ (۵ ژانویه ۱۹۸۸) که به اتفاق آرای شورای مذکور به تصویب رسید از

اسرائیل خواست تا از اخراج هر گونه غیر نظامی فلسطینی از سرزمینهای اشغالی خودداری ورزد و مصرانه اجرای تعهدات ناشی از کنوانسیون مذکور توسط اسرائیل (به عنوان یک دولت اشغالگر) را درخواست نمود. (۴۶) در قطعنامه ۶۰۸ مورخ (۱۴ ژانویه ۱۹۸۸) (۴۷) که با رأی موافق در برابر رأی ممتنع ایالات متحده تصویب شد، شورای امنیت از اسرائیل خواست تا «به صدور دستور اخراج غیر نظامیان فلسطینی خاتمه دهد و بازگشت فوری غیر نظامیان اخراج شده قبلی به سرزمینهای اشغالی فلسطین را تضمین نماید». همچنین از اسرائیل خواست که از این پس اقدام به صدور دستور اخراج غیر نظامیان فلسطینی ننماید.

قطعنامه سومی که در همان سال پیشنهاد شده بود با وتوی ایالات متحده مواجه شد. مبنای وتوی مذکور این بود که ایالات متحده آن قطعنامه را غیر ضروری دانست. قطعنامه‌های ۶۳۶ مورخ (۶ ژانویه ۱۹۸۸) و ۶۴۱ مورخ (۲۰ اوت ۱۹۸۹)، محتوای قطعنامه ۶۰۸ را تکرار نمودند و با رأی موافق و رأی ممتنع ایالات متحده به تصویب رسیدند. (۴۸)

علاوه بر قطعنامه‌های مربوط به اسرائیل، می‌توان به قطعنامه‌های شورادر باره جنگ کویت نیز اشاره کرد. شورای امنیت در قطعنامه‌های ۶۷۴ مورخ (۲۰ اکتبر) (۴۹) و ۶۷۷ مورخ (۲۸ نوامبر ۱۹۹۰) اخراج و تغییر محل استقرار غیر نظامیان در کویت توسط دولت عراق را محکوم کرد. (۵۰) علاوه بر آن، مجمع عمومی (۵۱) و دبیر کل سازمان ملل متحد، (۵۲) کنفرانس بین‌المللی صلیب سرخ، (۵۳) سازمانهای غیردولتی و حتی قضات و حقوقدانان اسرائیلی، قطعنامه‌های مذکور را تأیید کرده‌اند. (۵۴)

بند ششم: حقوق بشر

بر اساس اندیشه تعدیل تفکیک بین حقوق بشر و حقوق بشر دوستانه، با توجه به این که هدف اصلی قواعد این دو بخش حقوق بین‌الملل، حمایت از انسان می‌باشد نتیجه این است که انسان در هر کجا و هر زمان باید مورد حمایت قرار گیرد: از یک سو، استقرار فیزیکی وی

در منطقه جنگ موجب نمی‌شود که قواعد حمایتی حقوق بشر از وی سلب گردد و از سوی دیگر، با قبول استحقاق اتباع دشمن به برخورداری از حمایت‌های حقوق بشر دوستانه، به طریق اولی در تعمیم این حمایت‌ها به اتباع خود طرف خصمه نباید تردید نمود. به نظر می‌رسد که در درگیری‌های مسلحانه اصولاً حقوق بین‌الملل بشر دوستانه اعمال می‌شود، ولی حقوق بین‌الملل بشر به عنوان مکمل آن عمل خواهد کرد. قواعد حقوق بشر نیز، حاکی از ممنوعیت اخراج می‌باشند. مواد ۱۲ و ۱۳ میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی ۱۹۶۶، ماده ۴ پروتکل ۴ و ماده ۱ پروتکل ۷ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر، بندهای ۶ و ۹ ماده ۲۲ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر ۱۹۶۹ و بندهای ۴ و ۵ ماده ۱۲ منشور آفریقایی حقوق بشر و مردم، به منع اخراج فردی و جمعی اشاره نموده‌اند.

گفتار سوم، قابلیت اجرایی کنوانسیون چهارم ژنوا از جمله ماده ۴۹ در سرزمین‌های اشغالی فلسطین

برای اینکه بتوان اقدام اسراییل به اخراج فردی و جمعی سکنه سرزمین‌های اشغالی را با استناد به کنوانسیون چهارم ژنوا از جمله ماده ۴۹ آن، خلاف حقوق بین‌الملل بشر دوستانه تلقی کرد، باید بین کنوانسیون مذکور و ماده ۴۹ آن بطور اخص با سرزمین‌های اشغالی و عملکرد اسراییل رابطه برقرار کرد. به عبارت دیگر، نخست لازم است که کنوانسیون مذکور و ماده ۴۹ آن بر این سرزمین‌ها و این نوع از اشغال، قابل اعمال باشند. در بخش اول از بحث جاری به بحث انطباق، اشاره خواهیم کرد.

بند اول: قابلیت اجرایی کنوانسیون چهارم به طور اعم

اسراییل با استناد به پیش شرط ادعایی در بند ۲ ماده ۲ کنوانسیون چهارم ژنوا، قابل اعمال بودن آن کنوانسیون در سرزمین‌های اشغالی فلسطین یعنی کرانه باختری و نوار غزه را مردود اعلام کرده است (۵۵). بند ۲ ماده ۲ مذکور حاکی است: «کنوانسیون همچنین نسبت به کلیه موارد اشغال جزئی یا کلی سرزمین یک دولت معظم متعاقد، اعمال خواهد

شد، حتی اگر اشغال مذکور بدون مقاومت مسلحانه صورت گیرد.»

به عقیده اسرائیل، اعمال حقوق اشغال خصمانه منوط به این است که سرزمین موضوع اشغال، متعلق به یک دولت دیگر بوده باشد و به وسیله دولت اشغالگر مورد استیلا واقع گردد. «اما با توجه به این که منطقه کرانه غربی و نوار غزه در سال ۱۹۴۸ به طور نامشروع به ترتیب به وسیله اردن و مصر اشغال شد و منطقه کرانه غربی در سال ۱۹۵۰ به طور نامشروع ضمیمه خاک اردن گردید، این مناطق رانمی توان بخشی از سرزمین یک دولت معظم متقاعد به مفهوم بند ۲ ماده ۲ مذکور دانست.» (۵۶)

در رد نظر مذکور از راهکار ارایه شده توسط پروفیسور تاورنیه پیروی می کنیم. همچنان که پروفیسور پائول تاورنیه، استاد دانشکده حقوق دانشگاه پاریس ۱۱ گفته است، در زمینه اعمال مقررات کنوانسیون چهارم ژنو، سه دسته از قواعد وجود دارند: قواعد حقوق ژنو، در واقع قواعد مندرج در خود کنوانسیون چهارم یعنی ماده یک و مواد ۱۴۲ به بعد؛ قواعد حقوق بین الملل عرفی به ویژه قواعد عرفی اعلام شده در آرای محاکم کیفری بین المللی اختصاصی نظیر دادگاه رواندا و یوگسلاوی سابق و مفاد اساسنامه دیوان کیفری بین المللی؛ قواعد مرتبط با منشور و ساختار سازمان ملل متحد. (۵۷) با افزودن برخی ملاحظات دیگر، به موارد مذکور به ترتیب اشاره خواهیم کرد.

الف- قواعد حقوق ژنو

۱- تعهد به اجرا و تضمین اجرای حقوق بشر دوستانه: ماده یک مشترک کنوانسیونهای چهارگانه

بر اساس ماده ۱ مشترک کنوانسیونهای چهارگانه، دولت‌های متعاقد تعهد می نمایند که این کنوانسیون‌ها را در همه شرایط «اجرا» نموده و اجرای آنها را «تضمین» نمایند. اگر چه در خود مفاد مذکور و همچنین کارهای مقدماتی کنفرانس دیپلماتیک ۱۹۴۹، مقصود از «تضمین اجرا» مشخص نشده است، (۵۸) ولی تفاسیر حقوقدانان برجسته حاکی از آن است که «تضمین اجرا» به مفهوم اعم شامل دو بخش است: تقویت و تأکید بر تعهد «اجرای»

کنوانسیون توسط دولتها و مهمتر این که تعهد دولتها در ترغیب یکدیگر به اجرای آن. (۵۹)

بر این اساس، تعهد «اجرای» کنوانسیون مستلزم این است که هر دولت متعاقد از جمله رژیم اشغالگر فلسطین، در روابط بین‌المللی خود آن را به اجرا درآورد، سازمانهای قضایی خود را به صدور حکم مطابق با مفاد آن ملزم سازد، قوه مقننه خود را به تصویب و اصلاح قوانین لازم یا نسخ قوانین و مقررات مغایر با آن وادار نماید، قوه مجریه خود را به صدور فرامین لازم - به ویژه به نیروهای مسلح خود - امر دهد و علاوه بر آن، بر اجرای آنها نظارت نماید و بدین منظور قبل از بروز مخاصمات و در حین آن، اقدامات حقوقی، اداری و به ویژه آموزش لازم را به عمل آورد.

تعهد «اجرای» کنوانسیون با قید «در کلیه شرایط» همراه است که نشان می‌دهد دولتهای متعاقد هیچ دلیل، عذر و بهانه‌ای برای طفره رفتن از اعمال کنوانسیون ندارند و به محض تحقق یکی از شرایط مقرر در ماده ۳ یعنی وقوع مخاصمه مسلحانه بین‌المللی یا انتقال جزئی یا کلی، تعهد «اجرا» جاری می‌شود. نتیجه این که با استناد به ماده یک مشترک کنوانسیونها که در رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه به عنوان «اصل کلی عرفی حقوق بشر دوستانه» تلقی شده و این که اشغال شدن کرانه غربی و نوار غزه به عنوان برآمد وقوع مخاصمه ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل بوده، هیچ دستاویزی برای طفره رفتن اسرائیل از اعمال کنوانسیون باقی نمی‌ماند. (۶۰) «تضمین اجرا» به مفهوم خاص آن که یک «تعهد جدید و استثنایی در حقوق بین‌الملل عمومی» (۶۱) محسوب می‌شود، مبین تعهد دولتهای متخاصم و ثالث نسبت به تخلف از کنوانسیون توسط متخاصمین است. (۶۲) به عبارت دیگر، هم طرفهای متخاصم و هم دولتهای ثالث مکلف می‌باشند طرف یا طرفهای متخاصمی را که از کنوانسیون تخلف می‌ورزند به خاتمه دادن تخلف و اجرای مفاد کنوانسیون ملزم نمایند. با تکیه بر این تعهد، اگر طرفهای متخاصمه ملزم باشند که در مقابل نقض کنوانسیون از سوی طرف یا طرفهای دیگر آن

ساکت نشینند (تضمین اجرا)، به طریق اولی خود نیز نمی‌توانند از اعمال آن تن زنند (اجرا). در هر صورت، تعهد به اجرا و تضمین اجرای حقوق بشر دوستانه از جمله کنوانسیون چهارم نیز اکنون یک قاعده مسلم از نوع آمره (۶۳) است که عملکرد جامعه بین‌المللی از جمله سازمان ملل متحد، گویای اعتقاد عمومی جهانی به اطلاق وصف مذکور بر این قواعد است. (۶۴)

۲- شرایط مربوط به لازم‌الاجرا شدن کنوانسیون چهارم

اسرائیل در ۸ دسامبر ۱۹۴۹، کنوانسیون چهارم را امضا نمود و در (۱۰ آوریل و ۶ ژوئیه ۱۹۵۱) به ترتیب به تصویب و توثیق آن اقدام کرد. (۶۵) بر اساس ماده ۱۵۳ کنوانسیون که در خصوص نحوه لازم‌الاجرا شدن آن می‌باشد:

«این کنوانسیون شش ماه پس از توثیق حداقل دو سند تصویب، لازم‌الاجرا خواهد شد و در خصوص هر یک از دولتهای معظم متعاهدی که پس از لازم‌الاجرا شدن آن، سند تصویب یا الحاق خود را تسلیم نمایند، شش ماه پس از تاریخ توثیق، لازم‌الاجرا خواهد گردید.»

بنابراین، مفاد کنوانسیون از جمله مقررات آن درباره اشغال خصمانه، برای اسرائیل به عنوان یک دولت متعاهد لازم‌الاتباع است و این لزوم تبعیت نه تنها از ماده مذکور برمی‌آید بلکه قاعده‌ای عرفی است که در ماده ۲۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات تدوین شده است. (۶۶) البته جهانشمولی و مقبولیت جهانی کلیه مفاد کنوانسیون و عرفی بودن آنها به گونه‌ای است که هیچ نیازی به استناد به ماده ۱۵۳ را باقی نمی‌گذارد. (۶۷)

۳- تفسیر ماده ۲ کنوانسیون چهارم

رژیم اشغالگر قدس برای این که راه گریزی جهت فرار از تعهد اجرای کنوانسیون چهارم بیابد سعی کرده است کرانه غربی را یهودیه و سامریه * یعنی سرزمینی که

* Judea and Samaria

یهودیان در ۲۰ قرن پیش در آن می‌زیسته‌اند، اعلام نماید. در مورد نوار غزه هم اعلام کرده است که حتی اگر اسرائیل مکلف به رعایت مقررات بشردوستانه کنوانسیون چهارم هم باشد، کنوانسیون مذکور از قابلیت اعمال دو گروه نسبت به آن منطقه برخوردار نیست. (۶۸) حقوقدانان اسرائیلی تلاش زیادی کرده‌اند تا اعمال کنوانسیون چهارم را به «مشروعیت» مرتبط نمایند تا بر اساس آن، فقدان مسؤولیت اسرائیل در اجرای کنوانسیون چهارم در سرزمینهای اشغالی فلسطین را به اثبات برسانند. مهمترین دستاورد سلسله تلاشهای آنها مقاله‌ای است که توسط پروفیسور «یهودا بلوم» نگاشته شده است. (۶۹)

بدیهی است سرزمینی که متعلق به دولت نیست و در طول یک درگیری مسلحانه بین‌المللی بوسیله نیروهای مسلح آن تحت کنترل و تصرف درآید، «سرزمین اشغالی» به مفهوم حقوق بین‌الملل عرفی خواهد بود. (۷۰) بنابراین، برای این که سرزمین تصرف شده در نتیجه یک مخاصمه مسلحانه بین‌المللی، «سرزمین اشغالی» تلقی شود لازم نیست که تعلق آن به یک دولت متعاهد دیگر و طرف مخاصمه ثابت شود، بلکه صرف عدم تعلق آن سرزمین به دولت اشغالگر، برای تحقق این امر کافی است. (۷۱) بر این اساس، حتی اگر کرانه غربی، نوار غزه و شرق بیت المقدس در اثر جنگ ۱۹۴۸ اعراب و اسرائیل، توسط اردن و مصر اشغال شده باشد، ولی از آنجا که با جنگ ۱۹۶۷ سرزمینهای مذکور به اشغال اسرائیل درآمده است، آنها را باید سرزمین اشغالی به مفهوم حقوق بین‌الملل عرفی و کنوانسیون چهارم ژنو - که خود انعکاس حقوق عرفی بشردوستانه کنونی است - تلقی نمود. بر اساس تفسیر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، در صورتی که یک سرزمین تحت استقرار و کنترل یک دولت متعاهد به کنوانسیون چهارم باشد و در نتیجه جنگ و درگیری مسلحانه مورد کنترل و اقتدار دولت دیگر متعاهد قرار گیرد، آن سرزمین، «سرزمین اشغالی» به مفهوم کنوانسیون چهارم خواهد بود. (۷۲) بنابراین، ملاک و معیار تشخیص «اشغالی بودن سرزمین»، «جانشینی» «کنترل» سابق یک دولت متعاهد بوسیله دولت دیگر متعاهد در خصوص آن سرزمین است نه سبق مالکیت یا حاکمیت مشروع بر آن. (۷۳)

از طرف دیگر، نظر به این که بند ۲ ماده ۲ کنوانسیون در اشاره به «سرزمین یک دولت معظم متعاهد» هرگز مالکیت را به عنوان پیش شرط تلقی نمی کند، بند مذکور علاوه بر سرزمین اشغالی متعلق به یک دولت متعاهد، سرزمینهای تحت قیمومت یا مدیریت رانیز دربر می گیرد. (۷۴) مهمتر این که بند ۲ ماده ۲، صرفاً جایگزینی برای بند ۱ ماده ۲ می باشد که به همراه بند ۱ به عنوان مقدمات لازم الاجرا شدن کنوانسیون عمل می نمایند. (۷۵) بر اساس تفسیر پروفیسور پیکته، بند ۲ ماده ۲ «قصد دارد که خلاء ناشی از بند ۱ را پر نماید» و به «مواردی که یک سرزمین در طول مخاصمات به اشغال درمی آید، اشاره نمی کند... بلکه (تنها) به مواردی که اشغال بدون مخاصمه صورت گرفت است، اشاره دارد.» (۷۶) بنابراین، از دید دیگر هم می توان گفت چون جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل به عنوان یک درگیری بین دولتها مشمول بند ۱ ماده ۲ است، کلیه آثار ناشی از آن، یعنی اشغال سرزمینهای فلسطین هم تحت پوشش همان بند است و اسرائیل نمی تواند برای کم رنگ کردن اعتبار حقوقی آن بند، به بند ۲ که ناظر بر اشغال بدون مخاصمه است، استناد نماید. به عقیده پروفیسور پیکته، در خصوص سرزمین اشغال شده در طول مخاصمه، کنوانسیون [چهارم] لازم الاجرا است زیرا با آغاز مخاصمات... هرگونه اشغال واقع شده در طول مخاصمه تحت پوشش بند ۱ قرار می گیرد.» (۷۷) وی از بندهای ۱ و ۲ ماده ۲ نتیجه می گیرد که «هیچ گریزگاهی وجود ندارد و در کلیه موارد اشغال خواه از طریق زور و خواه بدون وجود هرگونه مقاومت انجام شده باشد، کنوانسیون [چهارم] نسبت به افراد [واقع در سرزمین اشغالی] قابل اعمال می باشد.» (۷۸)

ب- قواعد عرفی

عرف بین المللی، بند ۲ ماده ۲ کنوانسیون چهارم را تکمیل نموده و گسترش داده است. اگر چه کنوانسیونهای ژنو کلاً حالت عرفی پیدا کرده اند، (۷۹) قطعنامه های مکرر کمیته بین المللی صلیب سرخ، شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل متحد در محکوم کردن اسرائیل به خاطر نقض حقوق بین الملل بشر دوستانه یا فراخواندن این رژیم به

اعمال حقوق مذکور نیز ضمن این که به معنی قابل اعمال بودن حقوق ژنو بخاطر استناد به بند ۱ ماده ۲ است، گویای عقیده راسخ جامعه بین‌المللی است که بر اساس آن ضروریات و مقاصد بشر دوستانه کنوانسیون چهارم اقتضا دارد که حتی اگر وضعیت حاکمیت سرزمینی، مبهم و مورد اختلاف باشد، حقوق اشغال خصمانه اعمال گردد.

به هر حال آنچه موضوع حمایت این حقوق تلقی می‌شود، افراد غیر نظامی است و این حمایت را نمی‌توان به محدوده حاکمیت یک کشور خاص یا حضور فیزیکی اشخاص مورد حمایت در سرزمینی معین، منوط و محدود کرد. این افراد به اقتضای انسان بودن بایستی از حمایت‌های کنوانسیون چهارم و اصول عرفی پروتکل‌های الحاقی برخوردار شوند. بنابراین، قطعنامه‌های مکرر مذکور را حداقل می‌توان دلیل شکل‌گیری یک قاعده عرفی در تکمیل و توسعه قلمرو مکانی اعمال حقوق بین‌الملل بشر دوستانه به ویژه کنوانسیون چهارم ژنو تلقی کرد. مراجع مذکور «همگی عقیده دارند که کنوانسیون چهارم، در خصوص اشغال کرانه غربی و نوار غزه توسط اسرائیل قابل اعمال است. (۸۰) آنها موضع اسرائیل در خصوص اعلام غیر قابل اعمال بودن کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمین‌های اشغالی فلسطین را مورد انتقاد قرار داده‌اند.» (۸۱) علاوه بر این، در کنار مواد ۱ و ۲ کنوانسیون چهارم ژنو که قاعده اساساً قراردادی تبدیل شده به عرف بین‌المللی می‌باشند و مستقیماً تحقق اشغال خصمانه و نتیجتاً ضرورت اعمال حقوق اشغال خصمانه را بیان می‌دارند، اصول مسلم عرفی ناظر بر معاهدات بین‌المللی نیز متضمن این معنی هستند که معاهدات الزام‌آور، نسبت به دولتهای عضو آن لازم‌الاجرا هستند و طرفین آن باید آن را با حسن نیت به اجرا در آورند. اصول مذکور در مواد ۲۶ و ۲۷ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ حقوق معاهدات تدوین شده‌اند.

صرف‌نظر از ماهیت غاصب رژیم صهیونیستی، اسرائیل اصول مذکور را نقض کرده است. زیرا ادعا دارد که کنوانسیون چهارم در خصوص کرانه غربی و نوار غزه قابل اعمال نیست و از اجرای مفاد آن در خصوص حمایت از غیر نظامیان در سرزمین‌های اشغالی

تخلف می‌نماید و در ارتکاب تخلفات مذکور نیز اصرار می‌ورزد. در واقع، اسراییل تحولات حقوق بین‌الملل پس از قرن هیجدهم و نظم بین‌المللی مبتنی بر منشور ملل متحد را آشکارا مورد بی‌توجهی قرار می‌دهد. (۸۲)

ج- حقوق بین‌الملل منشور

در این خصوص به ذکر این نکته اکتفا می‌شود که ۲۴ قطعنامه شورای امنیت، (۸۳) ۵ قطعنامه مجمع عمومی، (۸۴) قطعنامه‌های مکرر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، (۸۵) کمیسیون حقوق بشر، (۸۶) کمیسیون فرعی منع تبعیض و حمایت از اقلیتها، (۸۷) دستاوردهای ارکان و نهادهای ناشی از سیستم ملل متحد در قابل اعمال بودن کنوانسیون چهارم ژنو در سرزمینهای اشغالی فلسطین می‌باشند.

د- ملاحظات دیگر

۱- نظریه حقوق‌دانان

روشن است که اشغال سرزمینهای فلسطین به علت نشأت گرفتن آن از وقوع مخاصمه، یک «اشغال خصمانه» تلقی می‌شود. به عقیده پروفیسور آدام رابرتس، «اشغال فلسطین توسط اسراییل دو خصوصیت کلاسیک اشغال نظامی خصمانه را داراست: نخست، سیستم رسمی کنترل بر سرزمین خارجی بوسیله نیروهای مسلح و دوم، تعارض منافع و تابعیت بین سکنه از یک طرف و مقامات اشغالگر اعمال کننده قدرت بر سکنه مذکور از طرف دیگر. تعارض منافع مذکور از قیام فلسطینیان موسوم به «انتفاضه» کاملاً پیداست.» (۸۸) اشغال سرزمینهای فلسطین به عنوان یک اشغال خصمانه بدون شک مشمول حقوق اشغال خصمانه می‌باشد. این حقوق، «بخشی از حقوق درگیریهایی مسلحانه است که هم اجازه دهنده و هم منع کننده است. یعنی ضمن این که به دولت اشغالگر اجازه اعمال برخی اختیارات را می‌دهد، در مقابل، فعالیت‌های طرفین درگیری به ویژه دولت اشغالگر را محدود می‌کند. (۸۹) پروفیسور ایزاک پاینسون حقوق اشغال خصمانه

را حد فاصل حقوق درگیریهایی مسلحانه و اعمال حاکمیت سرزمینی به مفهوم مختصر آن می‌داند.

هدف این حقوق، تضمین رفتار انسانی با افراد تحت اقتدار طرف مقابل هماهنگ کردن منافع بشردوستانه با ضروریات نظامی دولت اشغالگر، جلوگیری از تحمیل تغییرات مخرب و ویرانگر بر سرزمین اشغالی و حفظ حقوق حاکمه دولت قانونی در آنجا و تسهیل چشم‌اندازهایی برای انعقاد یک معاهده صلح واقعی و پایان دادن به اشغال خصمانه (نظیر منع ضمیمه‌سازی سرزمین اشغالی و قواعد علیه انتقال یا اخراج جمعیت غیر نظامی از سرزمینهای اشغالی یا به داخل آنها) می‌باشد. (۹۰) با توجه به این که کنوانسیون چهارم ژنو، بخشی از حقوق اشغال خصمانه می‌باشد، مفاد آن بر سرزمینهای اشغالی فلسطین توسط اسرائیل قابل اعمال می‌باشد. پروفیسور وژن روستف از معدود حقوقدانانی است که با قابل اعمال بودن کنوانسیون در سرزمینهای اشغالی فلسطین مخالفت کرده است. (۹۱)

۲- ضروریات بشردوستانه:

ضروریات بشردوستانه که در واقع، پایه اصلی وضع حقوق ژنو و در رأس آن کنوانسیون چهارم ۱۹۴۹ بوده اقتضا دارد که این کنوانسیون در خصوص سرزمینهای اشغالی فلسطین نیز اعمال شود. تقدم و فوریت این ضروریات به حدی است که گفته می‌شود مسأله حاکمیت سرزمینی هیچ نقشی بر اعمال حقوق بشردوستانه ندارد و حتی در موارد تردید در وضعیت حقوقی یک سرزمین اشغالی، این حقوق مجری است. (۹۲) در واقع، اگر اسرائیل ادعا کند که این مصر و اردن بوده‌اند که می‌بایست اشغالگر تلقی می‌شدند و اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ سرزمین به زور غصب شده خود را با همان زور بازستانده است (۹۳) - که البته این امر از نظر اعضای جامعه بین‌المللی، ادعایی مردود و غیر قابل قبول است - این مسأله به هیچ وجه اعمال حقوق اشغال خصمانه را مانع نمی‌شود.

۳- لاینفک بودن حقوق لاهه و ژنو

اگر کنوانسیون چهارم ژنو، قابل اعمال نباشد، پس ضرورتاً می‌بایست مقررات ضمیمه

کنوانسیون ۱۹۰۷ لاهه نیز غیر قابل اعمال می‌بود. در حالی که موضع اسرائیل در برخورد با این دو کنوانسیون ناهمگون بوده و اعمال مقررات لاهه را پذیرفته ولی در خصوص کنوانسیون چهارم ژنو، موضع مخالف گرفته است. این رژیم می‌بایست همین ایرادات مطروحه در خصوص قابل اعمال بودن کنوانسیون چهارم در سرزمینهای اشغال شده توسط خود را نسبت به قابل اعمال بودن مقررات لاهه نیز اعلام می‌کرد. زیرا این مقررات نیز دارای موادی مشابه کنوانسیون چهارم است. یعنی این که سرزمین اشغالی مذکور در مقررات لاهه نیز «سرزمین یک دولت متخاصم» است. (۹۴) رویه دولت‌ها نشان می‌دهد که دولت‌ها، حقوق اشغال خصمانه را - حتی در مواردی که در خصوص برخی شرایط عملاً قواعد مقرر در مقررات ۱۹۰۷ لاهه و کنوانسیون چهارم ژنو با هم اختلاف نظر دارند - مورد توجه قرار داده و اجرا کرده‌اند. (۹۵) این رویه دولت‌ها را می‌توان دلیل اعتقاد راسخ بین‌المللی دانست که بر اساس آن به لحاظ ضروریات بشردوستانه، اعمال حقوق اشغال خصمانه نباید به مسأله حاکمیت سرزمینی و عدم ابهام در تعلق سرزمین اشغالی به «یک دولت معظم متعاهد» محدود گردد.

۴- دستاویز شناسایی حاکمیت سابق بر سرزمینهای اشغالی

با توجه به اظهارات مئیر شامگار، ژنرال ارتش و رییس پیشین دیوان عالی اسرائیل، به نظر می‌رسد که دلیل سیاسی موضع اسرائیل در اعلام غیر قابل اعمال بودن کنوانسیون چهارم ژنو نسبت به کرانه غربی و غزه، از میان برداشتن هر گونه احتمال شناسایی حاکمیت اردن یا مصر بر سرزمینهای مزبور بوده است. زیرا «اسرائیل خوف آن دارد که اعلام رضایت وی نسبت به قابل اعمال بودن آن، به معنی شناسایی حاکمیت دولت‌های مذکور تلقی شود.» (۹۶) روشن است که تنها هدف اسرائیل از ارایه این استدلال و دستاویز، شانه خالی کردن از تعهد اعمال و اجرای کنوانسیون در سراسر سرزمینهای اشغالی است. (۹۷)

بند دوم: قابلیت اجرایی ماده ۴۹

اسرائیل در کنار طرح مسأله غیر قابل اعمال بودن کلی کنوانسیون چهارم ژنو، ماده ۴۹ را بطور اخص مدنظر قرار داده و با استدلالهای مختلف سعی کرده است که عدم اعتقاد خود به اجرای ماده ۴۹ را ثابت نماید. استدلال اسرائیل، متکی بر سیستم حقوق داخلی می باشد. وضعیت قواعد بین المللی مربوط به اخراج در چارچوب سیستم حقوقی اسرائیل، به مسأله کلی جایگاه حقوق بین الملل در نظام حقوقی اسرائیل برمی گردد. با توجه به این که اسرائیل هنوز قانون اساسی نوشته ندارد، رابطه بین حقوق بین الملل و حقوق اسرائیل، براساس رویه قضایی تعیین می گردد. این امر از سیستم حقوقی انگلستان تأثیر پذیرفته است. حقوق بین الملل عرفی بطور خود بخود بخشی از حقوق اسرائیل تلقی می شود مگر آن که مغایر صریح قوانین و حقوق اسرائیل باشد.

معاهدات اعلامی یعنی معاهداتی که مبتنی بر قواعد عرفی و در واقع تدوین کننده آن هستند نیز به دلیل تدوین حقوق بین الملل عرفی خود بخود جزء سیستم حقوق داخلی اسرائیل محسوب می شوند. با این حال، معاهدات تأسیسی که موضوع قواعد جدید و بیانگر توسعه حقوق بین الملل می باشند، حتی آن دسته از معاهداتی که اسرائیل به عضویت آنها درآمده و بنابراین متعهد به رعایت آنها در سطح بین المللی است، خود بخود جزء حقوق داخلی اسرائیل تلقی نمی شود و احتساب آنها به عنوان جزئی از حقوق داخلی، مستلزم عمل «تبدیل»^{*} می باشد. این عمل که معمولاً با مصوبه کنست (پارلمان اسرائیل) یا یک وزیر ذیصلاح صورت می گیرد، قاعده قراردادی بین المللی را به قاعده ای داخلی تبدیل می کند. (۹۸) گفته می شود که اکنون دیوان عالی اسرائیل، برخی از مقررات ۱۹۰۷ لاهه را به عنوان بخشی از حقوق اشغال خصمانه بطور منظم اجرا می نماید زیرا مقررات مذکور جزء معاهداتی هستند که بوسیله دیوان مذکور تا حدود زیادی «تدوین و اعلامی» تلقی می شوند. (۹۹)

* Transformation

درباره کنوانسیون چهارم ژنو، دیوان عالی بر این عقیده است که بیشتر مفاد آن بویژه ماده ۴۹، ماهیت تأسیسی دارند و از این رو، بدون طی فرایند «تبدیل»، جزء حقوق اسرائیل محسوب نمی‌شوند. البته نکته قابل تأمل این که تاکنون اسرائیل مفاد این کنوانسیون را به حقوق داخلی تبدیل نکرده است. با این حال، بر اساس دستورات ستاد کل ارتش اسرائیل، سربازان اسرائیلی موظف هستند، قواعد کنوانسیونهای ژنو از جمله کنوانسیون چهارم را اجرا و رعایت نمایند. (۱۰۰) برخی حقوقدانان لزوم عمل «تبدیل» را از این طریق توجیه می‌کنند که در حقوق اسرائیل مسئولیت اصلی انعقاد معاهدات بین‌المللی با قوه مجریه می‌باشد و قوه مقننه در این خصوص نقش بسیار ضعیفی دارد. با این حال، گفته می‌شود که عمل تبدیل در خصوص معاهدات راجع به حقوق درگیرهای مسلحانه ضروری نیست. اما این عقیده توسط دیوان عالی اسرائیل پذیرفته نشده است. (۱۰۱)

دیوان عالی اسرائیل اعلام کرده که باید از اعمال ماده ۴۹ به علت ماهیت قراردادی و تأسیسی آن و فقدان «تبدیل»، خودداری کرد. البته برخی از اعضای دیوان مذکور عقیده دارند که مفاد این ماده، حالت دووجهی دارد و جزیی از آن (اخراج جمعی) اعلامی بوده و جزء دیگر آن (اخراج فردی) دارای ماهیت تأسیسی می‌باشد. (۱۰۲) اما دیوان عالی، تأسیسی بودن کل ماده ۴۹ را پذیرفته است. رویه محاکم اسرائیل بسیار ناهمگون است. این محاکم در موارد مکرر برای توجیه اقدامات اسرائیل در سرزمینهای اشغالی، به آن دسته از مفاد کنوانسیون که اختیاراتی به دولت اشغالگر می‌دهد استناد نموده‌اند. اما هنگامی که مسأله اعمال حقوق پیش‌بینی شده در آن کنوانسیون برای حمایت از غیر نظامیان تحت اشغال مطرح شده است، به‌طور مکرر از اجرای آنها خودداری ورزیده‌اند. (۱۰۳) اینک باید دید که آیا ماده ۴۹ واقعاً تأسیسی است یا اعلامی. ثانیاً از آنجا که رژیم صهیونیستی عضو کنوانسیون چهارم بوده و مکلف به اجرای حقوق اشغال خصمانه (حداقل در حدود مقرر در کنوانسیون مذکور) می‌باشد آیا می‌تواند با استناد به سیستم حقوق داخلی خود و مسأله «تبدیل»، از اعمال ماده ۴۹ خودداری ورزد و منع اخراج

غیرنظامیان از سرزمینهای اشغالی را با فراغت از هر گونه مسؤولیت بین‌المللی، نقض نماید؟

می‌توان گفت که ماده ۴۹، ماهیت اعلامی دارد. زیرا اخراج قبلاً در دستور العمل لیبی ۱۸۶۳ هم ممنوع شده بود (۱۰۴) و به لحاظ نفوذ عمده آن بر تحول حقوق مخاصمات مسلحانه بود که عقیده عمومی بر لزوم منع اخراج غیرنظامیان، در چارچوب ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم متجلی شد. به شرط مارتنس ۱۸۹۹ هم می‌توان استناد کرد. از سوی دیگر، حتی اگر ماده ۴۹ را نتوان بطور متیقن بیانگر یک قاعده عرفی از قبل موجود تلقی کرد، در حال حاضر به تصریح رأی دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه و رأی مشورتی ۱۹۶۶ درباره مشروعیت تهدید یا استفاده از سلاحهای هسته‌ای، کنوانسیونهای ۱۹۴۹ ژنو حداقل به خاطر عضویت بیش از ۱۹۰ کشور در آنها، حالت عرفی پیدا کرده‌اند. پروفیسور مرون عقیده دارد که کنوانسیونهای چهارگانه ژنو همگی حاوی اصول بنیادینی هستند که یادآور و بازگوکننده حقوق عرفی می‌باشند. (۱۰۵) به عقیده پروفیسور پیکته نیز ماده ۴۹ بیانگر یک قاعده عرفی است. (۱۰۶) بنابراین، استدلال اسراییل و دیوان عالی آن در عدم رعایت ماده ۴۹ نه تنها بطور کلی از نظر حقوق بین‌الملل فاقد اعتبار است، بلکه به لحاظ تکیه آن رژیم بر نظام حقوق عرفی نیز محل ایراد می‌باشد.

در پاسخ به سؤال دوم، علی‌رغم این که به نظر می‌رسد ماده ۴۹ بطور مسلم و بدیهی ماهیت اعلامی دارد، مسأله ماهیت اعلامی یا تأسیسی آن هیچ تأثیری بر تعهد بین‌المللی اسراییل در اجرای آن حتی بر اساس حقوق قرارداد دادی ندارد. به عبارت روشن‌تر، ماده ۴۹ دارای هر ماهیتی که باشد، مهم نیست. زیرا بر اساس اصل الزامی بودن اجرای معاهدات (۱۰۷) - به عنوان یکی از آثار ناشی از انعقاد معاهدات - این رژیم موظف است کلیه تعهدات مقرر در کنوانسیون چهارم به ویژه ماده ۴۹ را اجرا نماید. از این منظر، استناد به سیستم حقوق داخلی برای مبری شدن از اجرای تعهدات بین‌المللی، فاقد اعتبار است. (۱۰۸) بر اساس ماده ۱۵۳ کنوانسیون چهارم، این کنوانسیون شش ماه پس از تودیع

حداقل دو سند تصویب، لازم‌الاجرا خواهد شد و هر دولت معظم متعاهدی که پس از آن اقدام به تصویب یا الحاق به آن بنماید، زمان لازم‌الاجرا شدن آن برای وی شش ماه پس از تودیع سند تصویب یا الحاق خواهد بود. بر اساس ماده ۱۵۳، جای شگفتی است اگر استناد رژیم صهیونیستی به ماهیت تأسیسی ماده ۴۹ و سیستم حقوق عرفی، دلیلی موجه برای نقض قاعده آمره وفای به عهد (مقرر در ماده ۱۵۳ مذکور و ماده ۲۶ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات) تلقی شود.

گفتار چهارم: دامنه شمول قاعده منع اخراج غیر نظامیان در حقوق بین الملل بشر دوستانه

در اینجا صرفاً به منع اخراج غیر نظامیان از سرزمینهای اشغالی که در ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم به صراحت تمام متجلی شده است اشاره می‌شود. اگر چه ماده ۴۹ از روشنی کافی برخوردار است ولی درباره این که آیا اخراج فردی و جمعی را بطور اطلاق در بر دارد یا صرفاً شامل اخراج جمعی است، محدودی از حقوقدانان (نظیر پروفیسور جولوس استون) عقیده دارند که دامنه آن صرفاً ناظر بر اخراجهای جمعی است. (۱۰۹) پروفیسور استون با تکیه بر اخراجهای دسته جمعی که توسط نازیها در طول جنگ جهانی دوم انجام شد، دامنه اعمال آن ماده را که به نظر وی برآمده و نشأت گرفته از وقایع مذکور است، صرفاً به اخراجهای جمعی محدود می‌داند. اسرائیل با پیروی از نظر اخیر اعلام کرده که ماده ۴۹، اخراجهای فردی را در بر نمی‌گیرد. (۱۱۰) با این حال تفسیر این رژیم از دامنه اعمال ماده ۴۹ از بحث «قابل اعمال بودن آن در سرزمینهای اشغالی فلسطین» جداست و بنابراین، تعهد خود به اعمال ماده ۴۹ در کرانه غربی و نوار غزه را حتی در حد اخراج جمعی، انکار می‌کند و قطعنامه‌های مجامع بین‌المللی از جمله مجمع عمومی و شورای امنیت را نادیده می‌گیرد.

در هر حال تفسیر اسرائیل از ماده ۴۹ بدین معنی است که حتی اگر مقدمات مورد نظر

حقوق داخلی وی برای اجرای ماده ۴۹ نیز فراهم شود، باز هم ماده ۴۹ نیز فراهم شود، باز هم ماده ۴۹ را صرفاً ناظر بر اخراجهای جمعی می‌داند و بنابراین تفسیر، اقدام این رژیم به اخراج افراد عضو نهضت‌های مقاومت فلسطینی یا هر فلسطینی که اسرائیل به هر دلیل و دستاویز دیگر وجود آنها را برای امنیت مناطق اشغالی خطرناک تلقی می‌کند، نمی‌تواند با استناد به ماده ۴۹ ممنوع شود. رژیم صهیونیستی با استناد به سابقه و علت وضع ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو، ماده ۴۳ مقررات ضمیمه کنوانسیون چهارم ۱۹۰۷ لاهه، ماده ۱۱۳ مقررات دفاعی اضطراری ۱۹۴۵ بریتانیا و اقدامات تنبیهی، موضع خود در محدود بودن و عدم اطلاق منع اخراج را توجیه می‌کند. در مباحث پیش‌رو نادرستی این توجیحات را آشکار خواهیم کرد.

بند اول: سابقه و پیشینه ماده ۴۹

دیوان عالی اسرائیل اظهار داشته همانطور که پروفیسور جریوس استون عقیده دارد، ممنوعیت مذکور در ماده ۴۹ ناظر به وضعیتهایی است که با اوضاع و احوال پیش‌بینی شده و مورد نظر تنظیم‌کنندگان کنوانسیون یعنی اقدامات نازیها در طول جنگ جهانی دوم در خصوص انتقال گسترده غیرنظامیان به مناطق وحشتناک و پرخطر به منظور شکنجه، انقراض نسل یا کار اجباری خواه از طریق انتقال جمعی یا انتقال تعداد زیادی از افراد آن جمعیت، حداقل شباهت را داشته باشند. اشاره صریح ماده ۴۹ به «جابجایی و اخراج اجباری... افراد غیر نظامی» دیدگاه دیوان عالی را تغییر نداد. (۱۱۱)

اگر چه تردیدی نیست که جنایات نازیها در طول جنگ جهانی دوم علیه غیرنظامیان، یکی از عوامل اساسی ایجاد وفاق در اعضای جامعه بین‌المللی به منظور تدوین کنوانسیون در خصوص حمایت از غیرنظامیان بود ولی از این امر به هیچ وجه مستفاد نمی‌شود که قلمرو اجرای ماده ۴۹، صرفاً اخراجهای جمعی باشد. در واقع، «در پی اخراج گسترده افراد غیر نظامی از سرزمینهای اشغالی در طول جنگ جهانی دوم که اصولاً به قصد الحاق سرزمینی یا کار اجباری بود، ماده ۴۹ کنوانسیون در حمایت حقوقی از این افراد

بهبود و پیشرفت عمده‌ای ایجاد کرد.» (۱۱۲) به نظر می‌رسد که جمله‌بندی ماده ۴۹ به ویژه قرار گرفتن کلمه «همچنین» بین «جابجایی فردی یا جمعی» و «اخراج»، به معنی تسری وصف «فردی یا جمعی» به اخراج می‌باشد. به عقیده پروفیسور مروون، هدف و مقصود کنوانسیون چهارم ژنو به عنوان یک سند بشردوستانه نه تنها حمایت از جمعیت‌های غیر نظامی در برابر جنایات نازی گونه است، بلکه ارایه گسترده‌ترین حمایت بشردوستانه ممکن از قربانیان غیر نظامی جنگها و اشغالهای آینده دارای شرایط متغیر و متفاوت از دهه ۱۹۴۰ نیز می‌باشد. (۱۱۳)

بند دوم: ماده ۴۳ مقررات ضمیمه کنوانسیون چهارم لاهه و مقررات دفاع اضطراری ۱۹۴۵ بریتانیا

دیوان عالی اسراییل، تعبیر موسع از ماده ۴۹ را با ماده ۴۳ مقررات ضمیمه کنوانسیون چهارم ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه و ماده ۶۴ کنوانسیون چهارم ۱۹۴۹ مغایر می‌داند و با جمع‌بندی مواد ۴۹ کنوانسیون ژنو و ۶۴ کنوانسیون لاهه به این نتیجه می‌رسد که صرف تأمین نظم و امنیت عمومی در سرزمین اشغالی به دولت اشغالگر اجازه می‌دهد که به دلایل امنیتی اقدام به اخراج فردی بنماید. (۱۱۴)

به گفته شامگار، در خصوص تفسیر ماده ۴۹، اکثر اعضای دیوان عالی پس از بررسی قواعد تفسیر در حقوق اسراییل و حقوق بین‌الملل، روش تفسیر عالی را اعمال نمودند. (۱۱۵) دیوان عالی بر این عقیده بود که مواد ۳۱ و ۳۲ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ حقوق معاهدات به دولت اجازه می‌دهد، معاهدات را مطابق با پیشینه و مقاصد آنها تفسیر نماید. علاوه بر آن، دیوان مذکور نظر پروفیسور استراک را پذیرفت که بر اساس آن باید از بخشهای مختلف معاهده، تفسیری متحدالشکل و سازگار در پرتو حقوق بین‌الملل موجود ارایه شود و باید به مقررات و مفاد مبهم، معنایی داده شود که کمترین محدودیت را بر حاکمیت یک دولت عضو وارد آورد. (۱۱۶)

در مقابل استدلال مذکور بايد گفت كه:

اولاً، تصريح كلمه «همچنين» در حد فاصله انتقال اجباري فردي يا جمعي با اخراج، حالت عطف داشته و وضعيت معطوف (اخراج) به معطوف به (جابجايي و انتقال اجباري فردي يا جمعي) برمي گردد بنا بر اين، مقصود از اخراج نيز، اخراج اجباري بصورت فردي يا جمعي است.

ثانياً، برخلاف عقیده ديوان عالی اسراييل، تصريح ماده ۴۹ به «بدون توجه به انگيزه آنها» صرفاً به وقايع و جنايات نازيبها در طول جنگ جهاني دوم و انگيزه ها و دستاويزهاي استنادي نازيبها براي توجه و مشروعت بخشيدن به اخراجها نبوده بلكه «تركيب عبارت انتقال اجباري فردي يا جمعي و همچنين اخراج همراه با عبارت «بدون توجه به انگيزه آنها» كه تأكيد را مي رساند، جاي هيچگونه شكي باقي نمي گذارد كه اين ماده نه تنها در خصوص اخراجهاي جمعي، بلكه نسبت به اخراجهاي فردي نيز اعمال مي شود و مقصود ممنوعيت مذکور اين بوده كه كلي، جامع، بي قيد و شرط و بدون توجه به انگيزه آنها باشد.» (۱۱۷) با توجه به اين كه عبارت ماده ۴۹ روشن، واضح و بدون ابهام است نبايد از معنای روشن و واضح عبارت يك مصوبه، اقدام به تفسير نمود. (۱۱۸) بر اساس اصل «جايي كه تفسير نياز نيست، تفسير جايز نيست» (۱۱۹) ماده ۴۹ نياز به تفسير ندارد و به وضوح مطلق، اخراج را منع مي كند. به گفته پروفيسور مرون، با توجه به واضح بودن معنای معمولی ماده ۴۹، دليلی برای توسل به روشهاي تكمیلی تفسير وجود ندارد. (۱۲۰)

ثالثاً، ماده ۶۴ کنوانسيون چهارم ژنو كه از ماده ۲ اعلاميه بين المللی مربوط به قوانين و عرفهاي جنگ مصوب كنفرانس ۱۸۷۴ بروكسل، (۱۲۱) ماده ۴۳ رساله آكسفورد ۱۸۸۰ (۱۲۲) و ماده ۴۳ مقررات ضميمه کنوانسيون چهارم ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه نشأت مي گيرد نيز مانعی برای اطلاق اخراج مذکور در ماده ۴۹ وجود ندارد. همانطور كه پروفيسور الكتراك گفته است: «بايد از بخشهاي مختلف يك معاهده، تفسيري همگون و سازگار در پرتو حقوق بين الملل موجود ارايه شود.» (۱۲۳) و تماميت آن حفظ گردد.

بر این اساس، به هیچ وجه نباید از یک ماده، تفسیری ارایه کرد که بخشهای دیگر آن معاهده را دچار خدشه نماید. ماده ۶۴ اگر چه تأمین نظم و امنیت عمومی در منطقه اشغال شده را تکلیف دولت اشغالگر شناخته است و علی رغم قبول این نکته که روشهای اجرای تعهد مذکور به اختیار دولت اشغالگر بستگی دارد، ولی مسلم است که اعمال تکلیف مذکور و اختیار در انتخاب نحوه اجرای آن به هیچ وجه به معنی دلیلی برای نقض سایر تعهدات و مفاد کنوانسیون و حتی حقوق بین الملل در کلیت آن نخواهد بود و دولت اشغالگر باید تعهد مذکور را با رعایت سایر مقررات حقوق بین الملل اجرا نماید. نتیجه اینکه، ماده ۴۹ اخراج فردی و جمعی را منع می کند و ماده ۶۴ نیز این حق را به دولت اشغالگر نمی دهد که به بهانه تأمین نظم و امنیت عمومی سرزمین اشغالی یعنی اجرای بخشی از کنوانسیون، ماده ۴۹ یعنی بخش دیگر آن را نقض نماید. «دولت اشغالگر برای تأمین نظم و امنیت عمومی در سرزمین اشغالی، روشهای دیگری غیر از اخراج دارد.» (۱۲۴) افزون بر همه مطالب پیش گفته این روشها الزماً باید «انسانی» و مطابق با قواعد حقوق بین الملل باشند. شاید به همین خاطر باشد که شوارزنبرگر، بارد تجویز اخراج فردی توسط ماده ۴۳ مقررات لاهه، اشعار می دارد که علی رغم سکوت مقررات ضمیمه کنوانسیون چهارم ۱۹۰۷ لاهه، منع مطلق اخراج سکنه غیر نظامی از سرزمین اشغالی، قاعده ای مسلم و بدیهی است. (۱۲۵)

رابعاً، شالوده کنوانسیون متضمن این است که ملاحظات بشر دوستانه بر ضروریات نظامی برتری دارد. نتیجه این که دولت اشغالگر نمی تواند برای نقض حقوق مردم تحت اشغال، به امنیت استناد نماید. (۱۲۶)

از سوی دیگر، بر اساس بند ۱ ماده ۱۱۲ مقررات دفاعی اضطراری بریتانیا ۱۹۴۵ که در زمان قیمومت بریتانیا بر سرزمین فلسطین در آن سرزمین وضع شده است، «کمیسوینر عالی اختیار دارد تا به صلاح دید خود دستور اخراج هر شخص را از فلسطین صادر نماید.» شخص موضوع دستور اخراج تا موقعی که دستور مذکور لازم الاجرا است، خارج از سرزمین فلسطین لازم الاجرا بوده، بر اساس ماده ۴۰۳ مقررات لاهه و بند ۱ ماده ۴۶ کنوانسیون

چهارم ژنو نباید توسط دولت اشغالگر تغییر یابند و از این رو، اخراج فردی بر اساس آن مجاز می‌باشد. در پاسخ باید گفت که فرض ماده ۴۳ لاهه و بند ۱ ماده ۴۶ کنوانسیون ژنو، مشروع بودن قانون لازم‌الاجرای قبل از اشغال است و گرنه مسلم است که حقوق بین‌الملل بر قوانین و کلیه اقدامات نامشروع، اثری مشروع مترتب نمی‌سازد. (۱۲۷)

بند سوم: اقدامات تنبیهی

یکی از اصول کلی مسلم حقوق بشر دوستانه این است که تعهدات ناشی از این حقوق، «مطلق، منجز و غیر مشروط» می‌باشند و هیچ کدام از طرفهای مخاصمه نمی‌توانند به استناد و در قبال تخلف طرف یا طرفهای دیگر متخاصم از مقررات بشر دوستانه، وی نیز به تخلف یا عدم رعایت آنها مبادرت ورزد. این اصل که به «عدم تقابل در حقوق بین‌الملل بشر دوستانه» (۱۲۸) موسوم است، استثنایی بر قواعد عمومی حاکم بر معاهدات بین‌المللی می‌باشد. (۱۲۹) این اصل با حذف شرط مشارکت عمومی * مندرج در کنوانسیون‌های ژنو ۱۹۴۹ پدیدار گشت و در ماده ۲ مشترک کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ تصریح گردید. بر این اساس، توسل به اقدامات تنبیهی ** که اقداماتی ذاتاً نامشروع در قبال و پاسخ به عمل نامشروع طرف دیگر و به قصد بازداشتن آن از تکرار تخلف هستند، اگر چه به عنوان واکنش ویژه متخاصمین در جهت واداشتن یکدیگر به رعایت حقوق بشر دوستانه تلقی می‌شود، ولی تا حدودی مجاز است که با «مقتضیات بشردوستی و اهداف و مقاصد حقوق بین‌الملل بشر دوستانه» منافات نداشته باشد.

بر اساس ماده ۳۳ کنوانسیون چهارم ژنو، توسل به اقدامات تنبیهی علیه غیر نظامیان و اهداف غیر نظامی ممنوع است. از این رو، حتی اگر دولتهای عرب طرف مخاصمه مفاد کنوانسیون‌های ژنو را نقض کرده باشند، این امر مبنایی مشروع برای اقدام اسراییل به نقض

* General Participation Clause

** Reprisal

حمایت‌های پیش‌بینی شده برای غیر نظامیان از جمله در برابر اخراج‌های فردی و جمعی به بهانه اتخاذ اقدامات تنبیهی نخواهد بود. گفتنی است که رژیم صهیونیستی با در نظر گرفتن اینکه مجازات اعدام در این کشور ممنوع شده است، ادعا می‌کند «اخراج» انسانی‌تر از «اعدام» افراد خطرناک برای امنیت سرزمین اشغالی است در حالیکه برعکس، این عمل نه تنها «انسانی» نیست بلکه «غیر انسانی‌ترین مجازات» می‌باشد. (۱۳۰)

نتیجه‌گیری

حقوق بین‌الملل بشردوستانه در وضعیت فعلی جامعه بین‌المللی، اهمیتی بسیار والا یافته تا حدی که شورای امنیت، عدم رعایت آن را یکی از مصادیق بارز تهدید صلح و امنیت بین‌المللی تلقی کرده و در این راستا در خصوص موارد مختلف به صدور قطعنامه‌هایی متعدد دست‌یازیده است. «حمایت از غیر نظامیان، سنگ بنای حقوق بشردوستانه است و ممنوعیت اخراج آنها در طول اشغال خصمانه، یکی از جنبه‌های مهم این حمایت می‌باشد.» (۱۳۱) اخراج غیر نظامیان از سرزمین‌های اشغالی که به استناد اصل تفکیک * یعنی ممنوعیت تسری آثار درگیری‌های مسلحانه به غیر نظامیان، منع شده است به صراحت و وضوح در ماده ۴۹ کنوانسیون چهارم ژنو تجلی یافته است. امروزه تردیدی نیست که ماده ۴۹، از جمله تعهدات بین‌المللی دولتها نسبت به جامعه بین‌المللی است که عدم رعایت آن جامعه بین‌المللی را دچار آسیب می‌سازد.

علی‌رغم ادعاهای ناموجه و غیر قابل قبول اسرائیل، اولاً کنوانسیون مذکور بطور کلی و ماده ۴۹ آن بطور اخص در سرزمین‌های اشغالی فلسطین قابل اعمال است. ثانیاً، ماده ۴۹ حالت اطلاق دارد و اخراج‌های فردی و جمعی را در بر می‌گیرد. ثالثاً، استناد به سیستم حقوق داخلی از جمله مسأله لزوم طی فرایند «تبدیل» برای لازم‌الاجرا شدن معاهدات

* Distinction Principle

تأسیسی، از نظر حقوق بین‌المللی موجه نیست. رابعاً، ماده ۴۳ مقررات ۱۹۰۷ لاهه و ماده ۶۴ کنوانسیون چهارم ژنو مغایرتی با اطلاق ماده ۴۹ ندارند و تکلیف دولت اشغالگر مبنی بر لزوم تأمین نظم و امنیت عمومی در سرزمین اشغالی به هیچ وجه به معنی تجویز اخراج فردی نخواهد بود. نادرستی عملکرد و استدلال‌های رژیم صهیونیستی به گونه‌ای است که مخالفتهایی را در داخل و خارج از اسرائیل بوجود آورده است. پروفیسور یورام دینستین، (۱۳۲) تئودور مرون، (۱۳۳) مایکل بوث، (۱۳۴) آدام رابرتس، (۱۳۵) و باریاکف (۱۳۶) از جمله این افراد هستند.

در هر حال، عملکرد اسرائیل در اخراج فلسطینی‌ها از سرزمین اشغالی که در راستای سیاست پراکنده‌سازی فلسطینی‌ها، تمرکز یهودیان در سرزمین واحد و تغییر بافت جمعیتی اراضی فلسطین صورت می‌گیرد، خلاف حقوق بین‌الملل مخاصمات مسلحانه و از جمله کنوانسیون چهارم ژنو بوده و به معنی عدم پابندی اسرائیل - صرف‌نظر از ماهیت نامشروعش - به تعهدات بین‌المللی عام‌الشمول می‌باشد. اسرائیل با توسل به اخراج‌های فردی بر آن است که اندیشه تداوم انتفاضه و قیام علیه نیروهای غاصب را در نطفه خفه نماید. با توجه به آثار زیانبار بشر دوستانه اخراج و تلقی جامعه بین‌المللی از آن به عنوان نقض فاحش حقوق درگیریه‌های مسلحانه، انتظار می‌رود که شورای امنیت به عنوان حافظ صلح و امنیت بین‌المللی، نسبت به نقض این قاعده تأمین‌کننده منافع جامعه جهانی رویه مؤثرتری را پیشه کند و در مقابل هیچ متخلفی اغماض ننماید. واقعیت این است که خودداری اسرائیل از اجرای مقررات کنوانسیون چهارم در سرزمین‌های اشغالی فلسطین به تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی تبدیل شده است. (۱۳۷) به نظر می‌رسد «اینک زمان آن فرارسیده است که جامعه بین‌المللی علیه عملکردهای اسرائیل که ناقض قواعد، قوانین و عرف‌های مسلم می‌باشد، تصمیم‌گیری نماید و آن رژیم را به مسؤولیتهایی که به عنوان یک حاکمیت اشغالگر بر عهده دارد، متوجه سازد.» (۱۳۸)

نحوه برخورد جامعه بین‌المللی با این قضیه مقتضی بحثی جداگانه است ولی در

مجموع، برخی حقوقدانان با اعلام خروج اسرائیل از سرزمینهای اشغالی و پایان دادن به اشغال خصمانه به عنوان راهکار نهایی، (۱۳۹) راه‌حلهای دیگری نظیر ارجاع موضوع به دیوان بین‌المللی دادگستری از سوی دولتها بر اساس صلاحیت توافقی (۱۴۰) یا درخواست نظر مشورتی آن از سوی سازمان ملل متحد، (۱۴۱) تشکیل کمیسیونهای تحقیق ویژه (۱۴۲) و تفویض اختیار به کمیته اجرای حقوق غیر قابل انتقال ملت فلسطین (۱۴۳) را رایج کرده‌اند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت‌ها:

- 1- O' Brien, William, Law and Morality in Israel's War With the PLO, (New York, Routledge, 1991), 261.
- 2- Ibidem.
- 3- Ibidem.
- 4- Paenson, Issac, Manual of the Terminology of the Law of Armed Conflict and of Int'l Humanitarian Organizations, (Landon, Martinus Nijhoff, 1989), Footnotes in 268- 270.
- 5- Akehurst, Michael, A Modern Introduction to Int'l Law, (Landon, Unwin Hymen, 1998), 6th ed., 143- 159; and Brownlie, Ian, Principles of Public Int'l Law, (Landon, Oxford University press, 1990), 4th ed., 127- 171.
- ۶- پروفیسور براون لی با تکیہ بر «مؤثر بودن» اشغال، از ترکیب "اشغال مؤثر یا Occupation Effective برای بیان آن استفاده کرده است، ر. ک به: Brownlie, Ian, OP. Cit., 138- 145; and also Akehurst, Michael. OP. Cit., 144- 147.
- ۷- ر. ک به: Brownlie, Ian, OP. Cit., 138.
- 8- Beldsoe, Robert and Boleslaw, Bosczech, The Int'l Law Dictionary, (Oxford, Clio press Ltd, 1987), 149.
- 9- Ibid, 150.
- 10- Ibidem.
- 11- Basdevant, qouted by paenson, Issac, OP. Cit, 270.
- 12- Bothe, Michael, "Occupation, Belligerent", EPIL, Vol. 4. 65.
- 13- Paenson, Issac, OP. Cit. Footnote at 272.
- 14- Ibidem.

۱۵- روسو، شارل، حقوق مخاصمات مسلحانه، ترجمه سید علی هنجی، (تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی، ۱۳۶۸)، جلد اول، صص ۱۹۳-۱۵۲ و همچنین، OP. Cit., 278 Paenson, Issac

16- U. N. G. A Res. 26/25

17- Ibidem.

18- Sash, Taher, Speech in UN Int'l- Meeting on the convening of the Conference on Measures to Enforce the Fourth Geneva conventions in the Occupied Paelestinian Territory, including Jerusalem (hereinafter referred to as "UNIMCE", (New York, U. N., 1999), 13 and 15.

۱۹- Ibidem (ماده ۴ پروتکل اول الحاقی ۱۹۷۷ ژنوز به این امر تصریح دارد).

20- 75 U. N. T. S 287 (1990); and Schindler, Dietrich and Toman. Jiri, OP. Cit., 496- 557.

21- Pictet, Jean, Commentary to the IVth Geneva Convention Relative to the Protection of Civilian Persons in Time of War, (1958), 279.

22- Henkaerts, Jean- Marie, Mass Expulsion in Modern Int'l Law and Practice, (Hague/ Boston/ Landon, Martinus Nijhoff Publishers, 1998, 151.

23- Schindler, Dietrich and Toman, Jiri, OP. Cit.,

24- Henckaerts, Jean- Marie, OP. Cit., 152.

25- Schindler, Dietrich and Toman, Jiri, OP. Cit., 3- 23.

26- Henckaerts, Jean- Marie, OP. Cit., 153.

27- Meron, Theodor, Human Rights and Humanitarian Norms and Customary Law, 49. n. 131 (1989).

28- Soharzenberger, Georg, International Law as Applied by Int'l courts and Tribunals: the Law of Armed Conflict, (1968), 227.

29- Ibid., 228.

30- Pictet, Jean, OP. Cit., 278.

31- Henckaerts, Jean- Marie, OP. Cit., 44.

32- Ibidem.

33- Ibidem.

- 34- Pictet, Jean, OP. cit., 279.
- 35- Ibidem.
- 36- Lapidoth, Ruth, "The Expulsion of Civilians of Civilians from Areas which Came under Israeli control in 1967: Some Legal Issuee", 2 EJIL 97. (1991), 97- 98. and in [www. ejl. org/ Purnal/ Vol. 2/ No1/ art 5. html.](http://www.ejl.org/Purnal/Vol.2/No1/art5.html), P. 1.
- 37- Henckares, Jean- Maric, OP. Cit., 145.
- 38- Schindler, Dietrich and Toman, Jiri, OP. Cit., 622- 687; 1125 N. N. T. S 3 (1979).
- 39- Pictet, Jean, Commentary on the Additional Protocols of 8 Jun. 1977 to the Geneva Convention of 12 Aug. 1949, (AH Dordrecht, ICRC, 1987), 1000, No. 3502- 3.
- 40- Sanckel, Fritz, Trial of the Mapr war Criminals before the Int'l Military Tribunal, (New York, Ams Press, 1971), 253- 254.
- 41- G. A. Res, 95 (I), Dec. 11, 1946, N. N. Dec. A/ 236 (1946).
- 42- U. N. Doc. A/ CN. 4/L. 464/Add.4, Annex A.
- 43- U. N. Doc. A/CONF. 183/9, (1998); 37 I.L.M. 999.
- 44- Shabas, William, OP. Cit., 75.
- 45- S. C. Res. 237, 14 June 1967, 22 U. N. SCOR Supp. (1361st mtg.) at 5, U. N. Doc. S/INF/22Rev. 2 (1968).
- 46- S. C. Res. 608, 43 U.N. SCOR (278 st mtg.) at 2. U. N. Doc S/ INF/44 (1989).
- 47- S. C. Res. 636, 6 July 1989, 44. U. N. SCOR (2870th mtg.) at 14, U. N. Doc. S/INF/45 (1990).
- 48- S. C. Res. 636, 6 July 1989, 44. U. N. SCOR (2870th mtg.) at 14, N. N. Doc. S/INF/45 (1990).
- 49- 29 ILM 1561.
- 50- 29 ILM 1564.
- 51- G. A. Res. 35/122 A, Dec., 11, 1980, 39 U.N.Y.B 430 (1980).

- 52- Report Submitted to the S. C. by the S. G. in Accordance with Res. 605 (1987), U. N. Doc. S/19443 (1988).
53- 160 ICRC Bulletin 1 (1989).

۵۴- به موارد اشاره شده در «یادداشت‌ها» مراجعه نمایید.

- 55- Lapidoth, Ruth, OP, Cit., P. 5.
56- Shamgar, Meire, "The Observance of Int. Law in the Administered Territories", 1 Israel Yearbook on Human Rights, (1971), 262- 263.
idem, "Legal Concepts and problems of the Israel Military Government the Initial Stage", in M. Shargar (ed), Military Government in the Territories Administered by Israel, 1967- 1980: the Legal Aspects, (1982) 13, at 33, at 33 quoted by R. Lapidoth. OP. Cit.,
57- Tavernier, Paul, UNIMCC, OP. Cit., 61.
58- Shabas, William. OP. Cit., 74.
59- Pictet, Jean, Commentary on the Additional Protocols, 34- 37.
60- "Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and Against Nioaragua", ICJ Rep, 1988, Para, 220.

۶۱- صابری، هنگامه، ضمانت اجراء در حقوق بشر دوستانه، (تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۸)، ص ۲۴۱.

۶۲- برای آشنایی بیشتر ر. ک به: همان، صص ۱۲۱-۴۱

۶۳- ر. ک به: همان، صص ۲۰۹-۱۹۹ و همچنین:

Palwanker, U., "Implementation of Int. Humanitarian Law, measures Available to States for Fulfilling their Obligation to Ensure Respect for Int. Humanitarian Law", Int. Rev. of Red Cross. No. 298. (Jan. Feb. 1994).

۶۴- در این خصوص ر. ک به: صابری، هنگامه، پیشین، صص ۱۵۴-۱۳۹.

65- Schindler. Dietrich and Tomen, Jiri, OP. Cit., 559 and 576.

66- Shash, Taher. OP. Cit., 13- 14.

۶۷- ر. ک به:

Charter of the IMT at Nuremberg (1945) and Its Opinion and Judgement, at count Four, Section A (1946) in paust, Jordan et. al., Int. Criminal Law; charter at the IMT for the far East (1946), in Schindler, Dietrich and Toman, Jiri, OP. Cit., 912- 919; U. N. GAOR, Supp. No. 12. 11- 14, U. N. Dec. A1316 (1950); and ICTY Prosecutor V. Tadic, 1 ILM 1996, 35- 74.

68- Sash, Taher., OP. Cit., 14.

۶۹- در آن خصوص ر. ک به:

"The Missing Reversioner: Reflectons on the Satus of Judea and Samaria," 3 Israel Law Review 279, 280- 281.

70- Sash, Taher. OP. Cit., 13.

۷۱- گفتنی است که بر اساس قطعنامه ۱۸۱ مورخ ۱۹۴۶ مجمع عمومی، نوار غزه و شرق بیت المقدس و کرانه غربی بخشی از منطقه تعیین شده به عنوان «دولت عرب فلسطینی» می باشند.

72- Internatonal Review of the Red Cross. (Aug. 1970), 426- 427.

۷۳- بنا بر این، دیدگاه پروفیسور یهودا بلوم مبنی بر لزوم مشروع بودن حاکمیت و اقتدار قبلی ناظر بر سرزمین اشغال شده جهت تحقق این مفهوم، محل ایراد و قابل انتقاد است.

74- Paust. Jordan, OP. Cit., 21- 22.

75- Pictet, Jean, Commentery on the IV Geneva Convention, OP. Cit., 21.

76- Ibid., 21- 22.

77- Ibidem., also 22.

78- Ibid., 60.

79- Supra note 71.

80- O'Brien, William OP. Cit., 218.

81- Lapidoth, Ruth, OP. Cit., 5.

82- Sash, Taher, OP. Cit., 14.

۸۳- برای مثال ر. ک. به:

U. N. S. C. Res. 607 (1988), 681 (1990) and 904 (1994).

۸۴- برای مثال ر. ک. به:

U. N. G. A Res 31/132; 52/65, 52/67, 3092 (1973; ES- 10/2 (25 Apr. 1997); ES- 10/3 (15 Jul. 1997); ES- 10/4 (13 Nov. 19 97); ES- 19/5 (17 Mch. 1998), ES- 10/6 (9 Feb. 1999).

۸۵- برای مثال ر. ک. به:

ICRC, Annual Report 233, 235, 237 (Geneva 1996); ICRC Annual Report 83- 84 (Geneva 1987); ICRC, the ICRC World Wide 1988, at 18 (Geneva 1989); ICRC Bulletin No. 168, at 1 (Geneva, May 1989).

86- C. H. R. Res. 1995/5, 1999/7.

87- S. C. H. R. 1996/6.

88- Roberts, Adam, "Prolonged Military Occupation: The Israel Occupied Territories Since 1967", AJIL, Vol. 54 (1990), 44.

89- Ibid., 46.

90- Roberts, Adam. OP. Cit., 46.

91- Rostow, Eugene, "To Editor in Chief", AJIL, (1990), Vol. 84, 717-720.

92- Bothe, Michael, OP. Cit., 65.

93- O' Brien, William, OP. Cit., 216.

94- Roberts, Adam, OP. Cit., 65.

95- Ibidem.

- 96- Shamgar, Meir, "Military Government in the Territories Administered by Israel, 1967- 1980...", OP. Cit., qouted by O'Brien, William, 228- 229.
- 97- Sash, Taher, OP. Cit., 14.
- 98- Lapidoth, Ruth, OP. Cit., 811 and idem, "International Law Within the Israel Legal System", 24 (1990), qouted in prior first resource.
- 99- Ibidem.
- 100- Appendices Nos. 61 and 62 to General Staff Orders (1955), qouted by Ibidem.
- 101- Lapidoth, Ruth, OP. Cit., 10, footnote. 30.
- 102- Ibid., 9; and Affu Case in 29 ILM 130 (1990).
- 103- Paust, Jordan, OP. Cit., 20.
- 104- Meron, Theodor, Human Rights and Humanitarian Norms ad Customary Law, OP. Cit., 48- 49.
- 105- Ibid., 46.
- 106- Pictet, Jean, IV Commentary OP. Cit., 279.
- 107- Pacta sunt servanda.
- ۱۰۸- ر.ک به مواد ۲۶ و ۲۷ کنوانسیون وین ۱۹۶۹ حقوق معاهدات.
- 109- Stone, Julius, No Peace No War in the Middle East, (1969), 17 qouted by Lapidoth, Ruth OP. Cit., 12.
- 110- Lapidoth, Ruth, OP. Cit., 12- 13.
- 111- Ibid., 12.
- 112- De Zayas, M. Alfred, "Civilian Population, Protection", EPIL Vol. 3. 9.
- 113- Meron, Theodor, OP. Cit., 131.

پروفیسور جفری بست ہم معتقد به مطلق بودن دامنه ممنوعیت ماده ۴۹ می باشد. ر.ک به:

Best, Geoffrey, War and Law Since 1995, (Oxford, Clarendon Press, 1996), 2nd ed., 120.

114- Lapidoth, Ruth, OP. Cit., 12.

115- Ibidem.

116- The Affu Case, OP. Cit., 17 and 32; and English translated, 145, 154.

117- Ibid., 70; and English translated, 177.

118- Ibid., 71; and English translated, 178.

119- Quoc Dinh, N., Droit International public, (L. G. D.J. 1980), 2nd ed.

120- Merone Theodor, OP. Cit., 131.

121- Schindler, Dietrich and Toman, Jiri, OP. Cit., 27.

122- Ibid., 42.

123- The Affu Case, OP. Cit., 33; and english translated, 155.

124- Ibid., 74; and english translated, 179.

125- Shwarzenberger, Georg, OP. Cit., 227- 228.

126- Al- Rashedi, Ahmad Hassan, UNIMCC, OP. Cit., 63.

127- Ex injuria non oritur jus

۱۲۸- صابری، هنگامه، پیشین، صص ۲۲۶-۲۰۹ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱۲۹- همان، صص ۲۱۹-۲۱۷

130- O'Brien, Willian. OP. Cit., 256.

131- Pictet, Jean, Development and Principles of Int. Humanitarian Law, (1985), 63.

132- Dinestin, Y., "The Int. Law of Belligerent Occupation and Human Rights", 8 Israel Yearbook on Human Rights 105, (1978), 107, quoted by Lopidoth, Ruth, OP. Cit., 13, Footnote 65.

- 133- Meron, Theodor, "West Bank and Gaza: Human Rights and Humanitarian Law in the Period of Transition", 9 Israel Yearbook on Human Rights 106 (1979), 108- 119: idem, "Applicability of Multilateral Conventions Occupied Territories", 72 AJIL 542 (1978), 548- 549.
- 134- Bothe, Micheal, OP. Cit., 65.
- 135- Roberts, Alfred, OP. Cit., 66.
- 136- Bar Yaakov, N., "The Applicability of the Laws of War to Judea and Samaria (The West Bank) and the Gaza Strp, 24 Israel Law Review (1990), quoted by Lapidoth, Ruth, OP. Cit., 5, and footnotes 12 and 24.
- 137- Shash, Taher, OP. Cit., 15.
- 138- EL- Masry, Sayed, UNIMCC, OP. Cit., 3.
- 139- AL- Rashedi, Ahmad Hassan, OP. Cit., 63.
- 140- Mecoubrey, Hilaire, UNIMCC, OP. Cit., 69.
- 141- Ibidem and Tavernier, Poul, OP. Cit., 62.
- 142- Tavernier, Paul, OP. Cit., 62.
- 143- Ibidem.

پڑوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی